

جلوه «گل» و «بهار» در شعر سعدی

پرویز خانفی

از آغاز پیدایش شعر فارسی، بعد از آمیزش زبان فارسی با زبان عربی، گویش‌های محلی و زبان پهلوی، بی‌تردید شاعران پایان سده سوم و اوایل سده چهارم، احساسی‌ترین و لطیف‌ترین پیوند را با تجلیات طبیعت داشته‌اند. اگر شاعران این دوره در پرداختن به شعرازمفاهیم اجتماعی و مسائل انتزاعی زمانه خود، بدان صورت که به بیان دردها و مصائب زندگی به‌راندند، تا حدودی دور مانده‌اند، اما با کمی جستجو و نگرش در کیفیت بیان، که عرضه نوعی رئالیسم و توجه ویژه به زیبایی‌های جهان و آفرینش است، متوجه می‌شویم که اجزاء طبیعت و دلپذیری‌های رنگ‌به‌رنگ گوشه‌هایی از نقش‌هستی به شیواترین زبان در لفافه‌های استعاره، ایهام و تصویرتوصیف شده است.

اگر برآن باشیم که از انعکاس همه مظاهر حیات در شعر و کیفیت رنگین‌تجسم آنها سخن بگوئیم، بی‌شک مستلزم نوشتن مقالات متعدد و تقسیم‌بندی متفاوت است، آنهم در کار برگزیده‌ای از شاعران؛ و گرنه چگونه می‌توان از خزان منوچهری گفت و از تغزلات و تشبیب‌های بهاریه‌های او و دیگر شاعران هم‌زمانش حرفی نزد؟

تاریخ ادبیات فارسی بدون شک سوای مسائل اجتماعی، مجموعه رنگ و رنگ و ملونسی از توصیف‌های بی‌بدیل و نظیر کل‌آفرینش است.

امروز به تناسب نوروز و فصل بهار به خود این‌شهامت را داده‌ام که تنها از گل، آنهم در شعر یک شاعر بزرگ شیرازی، سعدی، گذرا حرفی به میان آورم، اما باز ناگزیریم به این اشاره کوتاه اکتفا کنم که اصولاً گل‌ها در زبان شاعران پارسی‌گوی، علاوه بر نام خاص و عطر و رنگ ویژه، نامی و حیاتی ایهامی و استعاره‌ی دارند که شکل ظاهر و پنهانی در بیان پیدا کرده‌اند و در ترکیب بیت، مجموعه‌ای از ظرافت‌های پیوندی گرفته‌اند. به طورمثال، سوسن با نامی ویژه خود مشخصه‌ای از زیبایی است، اما در ترکیب و توجیه

مضمون‌های دیگری، از جمله صدرزبان و هزارزبان داشتن و در جایی تمام و غماز و سخن‌چین بودن هم بجهت شکل تمثیلی خود به عبهه گرفته است. یا بنفشه، مظهر شرمناکی و لاله نمودار تنهائی و خونتین دلی است و گاهی داغدارای و غیره.

زیباترین تجلی آنها در کلام حافظ است که در شعر او بجای اینکه وجه شبه قرار گیرد شیوه و شخصیتی می‌یابد که واجد هر نوع زیبایی است که البته نوعی زیبایی وام‌گرفته از معشوق است، یعنی نرگس که به طورمثال، تمثیلی زیبا در شعر اغلب شاعران برای چشم است در شعر حافظ چشم، معشوق چنان برتر و ارجح است که زیبایی نرگس برگرفته از آن است:

گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس
شیوه آن نشدش حاصل و بیمار بماند



پس نرگس از آن لحظه و زمانی که خواست
خمار شود و بیمارگونه گردد و شیوه چشم
معشوق را بیاموزد، کیفیت بیماری و خماری
ارزانی ساختار وجودی اش شد. یا در بیتی
اعجاز انگیزی گوید اگر نرگس لاف و گزاف از
همطرازی با شیوه چشم تو زد، نگران مباش چون
صاحب نظران سخن آدم فاقد بصیرت را گوش
نمی کنند و در اینجا گذشته از توصیف زیبایی چشم
معشوق، نرگس را در مقایسه با چشم معشوق
نابینا می انگارد:

نرگس از لاف زد از شیوه چشم تو مرنج
نروند اهل نظر از پی نابینائی

پس گل تنها مظهر عطر و رنگ نیست و
پیوندهای دیگری نیز در شعر، عامل ارتباطی است
و مفاهیم معنوی متفاوتی را تجسم می کند.

در اینجا بیشتر بر آنم تا از گل هائی که در کلام
سعدی شیرازی به نحوی ظریف، زیبا، معطر و
رنگین جا افتاده است، سخن بگویم، چون اوست
که می گوید و چه واقعیت زیبا و در عین حال
دردناکی:

گل همین پنج روز و شش باشد
گل این گلستان همیشه خوش باشد

شاید بسیاری از گل ها اگر نامشان در واژگان
شاعران ما نیامده بود، گم مانده و فراموش شده
بودند. اگر دیوان همین قاتنی شیرازی را ورق
بزنیم، حتی در مقدمه مدایح و تشبیه ها که قبل
از مدح و شریطه و گریز و صله خواهی آورده،
مجموعه ای شگفت انگیز از نام گل هائی را می بینیم
که جز در دیوان او نامی از آنها نشنیده ایم، آنهم
بصورت هارمونی ترکیبات کلامی و تلفیق های
آهنگین و رنگ دار.

خلاصه چه بهتر که در این ایام که شیراز آن
گونه در ذهن تداعی می شود که:

خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز
که بر کند دل مرد مسافر از وطنش

با جانی آگاه و چشمی بینا نمونه هایی از
گل های سعدی را ببینیم و به گلگشت همیشه بهار
او گام نهیم. با وجودی که بنفشه از جمله گل هائی
است که در نقاط دیگر، معمولا اوایل بهار
چند صبحی بیشتر نمی ماند، ولی در شیراز گله تا
آخر اردیبهشت می روید و می بوید. سعدی از

بنفشه چنین گفته است:

تا کی آخر جو بنفشه سر غفلت در پیش؟!؛

حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

و گله می گوید فصل آتش و منقل گذشته X طبقی

از نارنج و بنفشه پیش آر:

نارنج و بنفشه بر طبق نه

منقل بگذار در شبستان

در اینجا افزون بر بنفشه، از نسرين و سمن

هم به تناسب بار مفهوم استعاری آنها چنین

می گوید:

بنفشه زلفی، نسرين بری، سمن بوئی

که ماه را بر حسنش نمانده بازاری

و یا شرمندگی او را چنین ترسیم می کند:

ور بی تو میان ارغوان و سمنم

بنشینم و چون بنفشه سر بر نکم

تا دفتر گشاده طبیعت

باز است، بر دفترهای

بوستان، گلستان و غزلیات

سعدی نیز غبار نمی نشیند

شکوفه غیر از اینکه در شعر و ادب فارسی
گلی است با جایگاه خاص، اصولا مظهر شکوفائی،
شکفتن و سبز شدن و آئینه دار نوروز و بهار است،
به طوری که در شعر سعدی به دفعات مطلع طلوع
شعری دلپذیر قرار گرفته است:

مگر شکوفه بخندید و بوی عطر آمد

که ناله در چمن افتاد بلبلان حزین را

مگر شکوفه نخندد به باغ فیروزی

که خون همی رود از دیده های اشجارش

هر ساعت از لطیفی، رویت عرق بر آرد

چون بر شکوفه آید باران نو بهاری

نام گل خیری، خطمی، نیلوفر و بوستان افروز

- که همان تاج خروس است - در یک بیت سعدی

ترکیبی اینگونه نغز آفریده است:

خیری و خطمی و نیلوفر و بوستان افروز

بنفش هائی که در او خیره بماند ابصار

گل در کلام سعدی، گاهی مفهومی عام است

و شامل همه گل های شیراز می شود:

بوی گل آورده نسیم صبا

بلبل بی دل ننشیند خموش

عزیز مصر چمن شد، جمال یوسف گل

صبا به شهر در آورد بوی پیرهنش

چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند

پای بلبل نتوان بست که بر گل ننشیند

گل نسبتی ندارد باروی دلفریبت

تو در میان گل ها چون گل میان خاری

به رنگ و بوی بهاران، فقیرا قانع باش

چو باغبان نگارد که سیب و گل چینی

باز هم از گل و شیراز و بهار، سعدی سرمست

چنین می گوید:

خاک شیراز همیشه گل خوشبوی دهد

لاجرم بلبل خوشگوی دگر باز آمد

گلی به دست من آید چو روی تو، هیبات!

هزار سال دگر گر چنین بهار آید

سعدی زندگی را از دیدگاهی متفاوت با حافظ

می بیند و به ژرفنای زیبایی گذران می اندیشد، اما

به عمق ناهایداری آن کاری ندارد. اینجاست که

فلسفه شعر حافظ با برداشت سعدی از زندگی

وهستی و عناصر دیگر بطور کلی تفاوت دارد: اگر

حافظ از تهی دستی می گوید و خرقة برای خریدن

گل و باده به گرو می گذارد، سعدی چنان تمکن و

رفاهی دارد که همیشه با گل و معشوق بنشیند

و توصیف گل کند. حافظ می گوید:

قحط جود است، آبروی خود نمی باید فروخت

باده و گل از بهای خرقة می بایسد خرید

لیکن سعدی بهار شیراز را بی دغدغه با گل و

دوست می گذراند:

خاطر بباغ می رودم روز نو بهار

تا با درخت گل بنشینم به بوی دوست

و نوروز شیراز را هرگز از دست فرو نمی نهد:

بیار ای باد نوروزی نسیم باغ پیروزی

که بوی عنبرآمیزش به بوی یار مانند

سعدی از واژه گل و ترکیبات وابسته به آن، چه به صورت اسم مرکب و چه به صورت اضافی و وصفی بسیار بهره جسته و گل را در ترکیبات گل آکند، گل اندام، گل افشان، گل بیز، گل آمیز به کار برده است و اینها را در گل و سبزه های شیراز و نوروز شیراز به چشم دیده و به قالب شعر آورده است. گل آکند که به معنی از گل انباشته است، در این بیت چنین آمده است:

اگر برهنه نباشی که شخص بنمائی
گمان برند که پیراهنت گل آکند است

وقتی بیشتر به زیبایی این شعر پی می بریم که توجه داشته باشیم «شخص» به معنی تن و کالبد انسان است. برای گل افشان در نوروز می گوید:

برخیز که باد صبح نوروز
در باغچه می کند گل افشان

و برای توصیف نوای بلبل در باغ های پرگل شیراز می گوید:

ای بلبل اگر نالی، من با تو هم آوازم

تو عشق گلی داری، من عشق گندامی

نازکی و لطافت گلبرگ را در بهار و نوروز و شهر آشویی یار از عطر گل راهم فراموش نمی کند: چه شهر آشویی ای دلبنده خود رأی چه بزم آرائی ای گلبرگ خودروی گلبن را در حال شکوفائی چنین توصیف می کند:

گلبن عیش من آن روز شکفتن گیرد
که تو چون سرو خرامان به چمن باز آئی

گلرو، گلستان، گلگشت، گلشن، گلفام، گل گونه و ترکیبات دیگر، همگی در زبان او، بو و رنگ بهاران شیراز را می گیرند.

تا دفتر گشاده طبیعت باز است، دفترهای بوستان، گلستان و غزلیات سعدی نیز رنگ غبار نمی گیرد. هر سال و در هر بهار، گل های این گلگشت سرشار از سروهای ناز شیراز، شمشاد، چنار، صنوبر، کاج، اقرا و بید سایه گستر و عطرباران است. گل های شعر سعدی، همیشه تازه و شاداب، شیراز را پر از بوی طراوت و عطربهار نارنج می کنند.

دیگر شاعران گاهی گل را در بیان شعر معقد

و پیچیده آورده اند، اما پنجه های سحرآمیز سعدی، قیای غنچه را چون برمی کشاید، با سادگی و به شیوه سهل و ممتنع، چنان آن را آراسته می کند که همیشه گلی تازه و بهاری باقی می ماند.

دوستی که کارش مهندسی کشاورزی است از ذوق ادبی خود مدد گرفته و کتابی زیبا از همه گل هائی که سعدی در شعر آورده، فراهم کرده است. من بسیاری از نام ها را از این کتاب ارزنده گرفتم توفیق یار دکتر مرتضی خوشخوی باشد. راستی شیراز، آن هم در اردیبهشت و فروردین، دلی فارغ و آسوده می خواهد که اندک باقیمانده فضای سبز شیراز، ذهن را به قرن هفتم سفر دهد و باشفر سعدی در شیراز جنت طراز آن روز، که این بطوطه وصف کرده است، قدم بزند و سرمست بخرامد و در سعدیه شیراز کنار چشمه سعدی زمزمه کند:

بسیار سالها به سر خاک ما رود
کاین آب چشمه آید و باد صبارود

